

فصلنامه‌ی لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی-پژوهشی)
سال دوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی دوم، اسفند ۱۳۸۹

بررسی و تحلیل برخی از وام واژه‌های فارسی دیوان ابونواس*

دکتر فرامرز میرزایی
دانشیار دانشگاه بوعلی سینا - همدان
مریم رحمتی ترکاشوند
دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عربی

چکیده

متون ادبی عربی با به تصویر کشیدن رخداد‌های گذشته‌ی ایرانیان، نقش انکار ناپذیری در حفظ و ماندگاری تمدن و تاریخ پرفراز و نشیب این دیار ایفا کرده است. یکی از ویژگی‌های زبان عربی - به ویژه زبان عصر عباسی - کثرت واژه‌های فارسی در آن است. در دوره‌های مختلف تاریخ عربی، واژه‌های بیگانه‌ی زیادی در این زبان راه یافته است؛ قوم عرب به محض آشنا شدن با فرهنگ و تمدن ساسانیان به تناسب نیازها و احوال زمان شروع به اقتباس از این فرهنگ نمودند و از این طریق واژه‌های فراوانی از زبان پارسی ساسانی وارد زبان عرب شد. آنان بسیاری از واژه‌های فارسی را تعریب کرده و از آن بهره بردند و واژه‌هایی را نیز به همان شکلی که در زبان مبدأ استفاده می‌شد، به کار بردند. ابونواس شاعر نوگرای عصر عباسی، همچون دیگر شاعران این عصر، خود را به فرهنگ زمانش آراسته و از دیگر تمدن‌ها مخصوصاً تمدن فارسی تأثیر پذیرفته است.

ما در این مقاله، به تحقیق در وام واژه‌های فارسی دیوان ابونواس پرداخته ایم.

واژگای کلیدی

وام واژه، زبان فارسی، شعر عربی، دیوان ابونواس

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۰/۲۷ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۲/۲۵
نشانی پست الکترونیکی نویسنده: mirzaefaramarz@yahoo.com

بهترین نماینده‌ی تحولات فرهنگی هر ملت، زبان آن ملت یعنی کلمات و اصطلاحاتی است که در آن به کار رفته است (محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۱۳۷) الفاظ و کلمات نه تنها وسیله‌ی اندیشیدن واضح و روشن بوده، بلکه سبب پیدایش بهبودی در سازمان اجتماعی گشته است، زیرا از لحاظ پیدا شدن بهترین وسیله برای آموزش و پرورش و انتقال فرهنگ و هنر، ارتباط عقلی محکمی میان نسل‌های متوالی فراهم آورده است (دورانت، ۱۳۳۱: ۱۷۲) زبان بود که توانست راه‌های ارتباطی جدیدی برای حمل و نقل و تبادل آراء و افکار بگشاید و عمق زندگی را به شکل قابل ملاحظه‌ای بیفزاید و در عین حال وسعت دامنه‌ی آن را زیادتر کند (همان: ۱۷۲) هیچ زبانی نیست که واژه‌های بیگانه در آن راه نیافته باشد (رجب زاده، ۱۳۸۱: ۲۷) همه‌ی اهمیت وام‌واژه در آن است که نشان دهد پدیده‌های مادی و معنوی به چه آیینی در میان قوم وام‌دهنده رواج داشته و سپس زبان وام‌گیرنده، در چه زمانی و در چه شرایطی به آن پدیده‌ها نیازمند شده و قالب کلمه‌ها را با همه‌ی محتوای معنایی شان به وام‌گرفته است (آذرنوش، ۱۳۸۶: ۱) بنابراین هر زبانی به دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی در گستره‌ی خود حساس است (رجب زاده، ۱۳۸۱: ۳۳)

نباید تصور کرد که شکست ساسانیان در مقابل اعراب، باعث گردید همه‌ی عقاید باستانی و دینی و مظاهر فرهنگی و اجتماعی ایران به یکباره نابود شود. تأثیر عمیق و گسترده‌ی پارسی در تاریخ عرب به حدی است که دو خاورشناس طراز اول، یعنی گلدزیهر و بروکلمان بر این عقیده شدند که تأثیر فارسی نقش عمده‌ای در پیدایش علم تاریخ تازیان بازی کرده است (بروکلمان، ۱۹۹۳، ج ۱: ۱۴۳)

زبان فارسی که عرب‌ها در آغاز کار با آن برخورد نمودند، زبان علم و تمدن در دوره‌ی ساسانیان بوده، از این رو ایرانیان ضمن گسترش علم معانی و بیان الفاظ آمیز خود، اصول و قواعد عربی را ژرف تر ساختند و معنای مجازی واژه‌های آنرا اصلاح نمودند (ماسینیون، ۱۳۵۷، شماره‌ی ۱۸۹ و ۱۹۰) زبان فارسی در طول تاریخ پرفراز و نشیب ایران زمین، عاملی تعیین‌کننده و ابزاری ارزشمند در تعامل فرهنگی میان ایرانیان و دیگر تمدن‌های بزرگ بوده است. بررسی وام‌واژه‌های ایرانی در زبان‌های یونانی، عربی، ترکی، ارمنی، چینی و زبان‌های گوناگون اروپایی بیانگر آن است که ایرانیان در هر زمان به گونه‌ای فرهنگ و تمدن خود را با ابزار زبان به ملت‌های دیگر انتقال داده‌اند (جعفری دهقان، ۱۳۸۳: ۱۸) گروه عظیمی از کلمات، مستقیماً از راه پارسی باستان و پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی و حتی فارسی دری به زبان‌های آرامی رفته‌اند، زیرا روابط ایران با سامی‌ها در هیچ یک از دوران‌های تاریخ قطع نگردیده است و برخی

از کلمات فارسی معرب نیز از راه زبان‌های آرامی به عربی رفته‌اند نه مستقیماً از راه فارسی (آذرنوش، ۱۳۵۴ الف: ۱۱۲) زبان فارسی که عرب‌ها در آغاز کار خویش با آن برخورد نمودند زبان علم و تمدن در دوره‌ی ساسانیان به شمار می‌رفت و امپراطوری پهناور ساسانی از عراق تا حدود سغد و خوارزم را شامل می‌شد و این زبان در دانش‌های مختلف از قبیل آداب سیاست و فرمانروایی گرفته تا ادب تعلیمی و اخلاقی و ادب رسائل و عهدنامه‌ها و خطبه‌ها و حکمت... به کار می‌رفت (حریرچی، ۱۳۷۰: ۳۸)

از نظر زبان‌شناسی، در وام‌گیری زبانی، این پرسش اساسی پیش می‌آید که وام واژه ساخت واژگانی زبان وام‌گیرنده را پیدا می‌کند یا تحت تأثیر ساخت واژگانی زبان وام‌دهنده قرار می‌گیرد (رجب زاده، ۱۳۸۱: ۴۱) برخی از کلمات فارسی مستقیماً وارد زبان عربی شده اما عرب، اکثر کلمات را تعریب نموده و در زبان خود از آن استفاده کرده است. مسلماً تعریب واژه‌ها، اثری زبان‌بار بر تاریخ و فرهنگ ایران گذاشته و آن را پوشیده داشته است. کلمات معرب در زبان عربی پیوسته مورد توجه عالمان بوده و در این زمینه تألیفات سودمندی هم به وجود آمده است، و این مسأله برای تحقیق در زبان دوره‌ی ساسانی در نظر علمای لغت از اهمیت والایی برخوردار است. ابونواس شاعر عرب در شعر خود واژه‌های فارسی زیادی به کار برده که «آن را غالب بر دویست و هفتاد کلمه دانسته‌اند» (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۱۰۴) که برای آشنایی بیشتر به بررسی و تحلیل برخی از این وام‌واژه‌ها در شعر این شاعر بزرگ پرداخته خواهد شد.

۲- پیشینه‌ی تحقیق

پژوهش‌های بسیاری در باره‌ی تبادل و تعامل زبانی و ادبی بین دو فرهنگ عربی و فارسی وجود دارد که از جمله‌ی این پژوهش‌ها می‌توان به کتاب «راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان جاهلی» و کتاب «چالش میان فارسی و عربی» تألیف دکتر آذرتاش آذرنوش و کار تحقیقی دکتر محمود شکیب به عنوان رساله دکتری در یکی از دانشگاه‌های امریکا اشاره کرد، البته جناب آقای دکتر محمود شکیب به مبحث فارسیات دیوان ابونواس به طور کلی پرداخته‌اند و مقاله‌هایی که دکتر آذرتاش آذرنوش با عنوان «ایران ساسانی در اشعار عدی بن زید» و «واژه‌های فارسی در کتاب حکایة ابی القاسم البغدادی» و «وام واژه‌های فارسی در نشوار المحاضره تنوخی» نوشته‌اند، اشاره کرد. و مقالات متعددی که دکتر احسان عباس در کتاب «بحوث و دراسات فی الأدب و التاریخ» منتشر کرده است، و کتاب «ایوان کسری از دیدگاه دو شاعر پارسی و تازی» دکتر امیر محمود أنوار، و مقاله‌ی دکتر فرامرز میرزایی با عنوان «جغرافیای تاریخی ایران ساسانی در شعر بحتری» که در نشریه‌ی ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان به چاپ رسیده و مقاله‌ی دیگری از ایشان و همکارانشان با عنوان «استدعاء

الشخصیات الساسانية فی شعر البحتری» چاپ شده در مجله‌ی العلوم الإنسانية شماره‌ی هفدهم، و... اشاره کرد. اما در بررسی وام واژه‌های فارسی دیوان ابونواس کار خاص و مستقلی صورت نگرفته است که پژوهش حاضر در پی بررسی این مسأله می‌باشد.

۳- ابونواس شاعری زبان شناس (۱۹۸-۱۴۵هـ.ق) [۱]

«ابوعلی حسن بن هانی بن عبد الأول بن صباح» معروف به ابونواس حکمی، شاعر مشهوری است که نسب او به جدش مولی الجراح بن عبدالله حکمی - حاکم خراسان - می‌رسد. او در بصره متولد شده و در آن جا نشو و نما یافت. سپس همراه والبه بن حباب به سوی کوفه رهسپار گشت و پس از آن، قصد دیار بغداد را نمود. اما بیشتر تاریخ نگاران بر این عقیده‌اند که وی در اهواز متولد شده و در دو سالگی از آن جا کوچ نموده است. مادرش «جلبان» اهوازی بوده و پدرش از لشکریان مروان بن محمد - آخرین پادشاه بنو امیه - بوده است (ابن خلکان، ۱۳۶۴، ج ۲: ۹۵ و بروکلیمان، ۱۹۹۳، ج ۱: ۳۴۳) او از شاعران نوساز در زبان عربی است که در زمینه‌های غزلی به ویژه ستایش شراب شعرهای بسیاری سروده است و در بین مردمان به «شاعر خمر» مشهور شده است. البته نباید از نظر دور داشت که ابونواس در شعر زهد نیز دستی توانا داشته است. در بعضی از کتاب‌ها از قول مأمون چنین آورده شده که: «حتی اگر دنیا خود به توصیف خودش می‌پرداخت، مسلماً نمی‌توانست بهتر از ابونواس حق مطلب را ادا کند» (ابن خلکان، ۱۳۶۴، ج ۲: ۹۷)

ابونواس با فرهنگ‌های مختلف آن زمان آشنا بود. از آنجایی که او فارسی الأصل بوده، پیوند محکمی با دو فرهنگ فارسی و یونانی داشت، زبان فارسی را بسیار دوست داشته و کلمات فارسی زیادی در اشعار خود به کار برده است (ضیف، ۱۹۸۲: ۲۲۳) مسلماً همان گونه که دکتر آذرنوش بیان می‌کنند:

«اوج نوآوری هنری و نبوغ ادبی را بیش تر باید در فرآورده‌های کسانی یافت که در مرز دو فرهنگ ایرانی و عربی نشستند، زبانشان عربی است و از همه‌ی امکانات و سنت‌های آن بهره می‌گیرند و به یاری داده‌های فرهنگی همسایه، توانایی ابداع و خلق هنری می‌یابند. ابن مقفع در آغاز سده‌ی دوم و ابونواس در پایان همان قرن و ابوحنیفان توحیدی در قرن چهارم، چنین بودند.» (فرای، ۱۳۶۳: ۱۳۹)

۴- واژه‌های فارسی دیوان ابونواس

واژه‌های فارسی زیادی در دیوان ابونواس وجود دارد از آن جمله می‌توان به ایوان کسری اشاره کرد که ابونواس نیز همچون بحتری هنگام دیدن مدائن و قصرهای به جای مانده‌ی آن، سینه‌ای در وصفش سروده است. جاحظ این متن را ستوده (رحمتی ترکشوند، ۱۳۸۷: ۵۴) نام سازهای ایرانی از جمله واژگانی است که ساعر بیشتر به آن توجه داشته است، الفاضلی همچون

عود، نی، چنگ، دف، تنبور، و مزمار به کرات در شعر شاعر به چشم می‌خورد (همان: ص ۶۶-۵۵) علاوه بر این، ابونواس از جشن‌های باستانی ایران غافل نبوده (میرزایی، ۱۳۸۷: ۱۰۲) که در این مقاله به بررسی دیگر واژه‌های فارسی در دیوان شاعر پرداخته می‌شود:

۴-۱- إبریق

إبریق، ظرفی سفالی که دهانه‌ای چونان خرطوم فیل دارد. در زبان فارسی به سطل آب کشی چاه و همچنین برکاسی حمام و غیر آن اطلاق می‌شود. فرانسوی آن broc و ایتالیایی brocca خوانده می‌شود (شیر، ۱۹۰۸: ۶)

معرب آبری و آبریز ظرف سفالین شراب، ظرف سفالین با گوشه و دسته و لوله که بدان طهارت کنند (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۱۲) این کلمه پنج بار در دیوان اعشی و بارها در دیوان‌های دیگر پیش از اسلام آمده است. و بسیاری از مفسرین مانند «طوسی» و لغویین مانند «ابن درید» و... معتقدند که این واژه معرب «آبریز» فارسی است (آذرنوش، ۱۳۸۰: ۱۰۷) این کلمه یک بار در قرآن به صورت جمع به کار رفته است: «بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ» (سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۱۸)

واژه‌ی «إبریق» در دیوان شاعر تقریباً دوازده بار (صفحات ۲۸، ۳۶، ۱۱۸، ۱۷۵، ۲۳۷، ۲۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷ و...) آمده است:

لَدَيْنَا أَبَارِيقٌ، كَأَنَّ رِقَابَهَا رِقَابُ كِرَاكِيٍّ نَظَرْنَ إِلَى صَقَرٍ

(ابونواس: ۲۳۷)

۴-۲- طاس

طاس در اصل فارسی «تاس» است به معنی طشت کلان و ظرفی است که در آن آب و شراب خورند (رامپوری، ۱۳۶۳: ۵۵۳) در شعر ابونواس تقریباً سه مرتبه (صفحات ۴۰۱، ۲۹۲، ۱۵۵)، این واژه تکرار شده است مثلاً شاعر، با زیبایی تمام تصاویر روی «طاس» را وصف کرده و آن را در مقابل خواننده‌ی اشعارش مجسم ساخته است: (دیوان ابونواس: ۴۰۱)

۴-۳- دورق

«دورق» سیوی گوشه دار و پیمانه‌ی شراب و آن سه رطل یا چهار رطل بغدادی است و دورق انطاکی بیست و چهار قسط است (کیا، ۱۳۵۲: ۱۸) این کلمه تنها یکبار به صورت جمع در شعر ابونواس آمده است:

فَلَمَّا جَرَّتْ فِيهِ، تَغْنَى وَقَالَ لِي بَسْكَرٍ: أَلَا هَاتِ إِسْقِنَا بِالِدَوَارِقِ!

(دیوان ابونواس، ۱۴۱۸: ۴۰۳)

(زمانی که ساقی، شراب را نزدیک آوازخوان مجلس برد از روی شوق آوازی گوش نواز سر داده و با حالت مستی به من گفت: مرا با جام‌هایی بزرگ‌تر (دورق) سیراب کن.)

دهقان، قادر و توانا بر تصرف کارها با سبکی و چستی و دانای کار و بازرگان یا می‌فروش و کشاورز و مهتر کشاورزان و رئیس اقلیم و رئیس ده را گویند (کیا، ۱۳۵۲: ۱۹) معرب دهگان و مرکب است از ده به معنی روستا و گان که کلمه‌ی لیاقت و نسبت است (رامپوری، ۱۳۶۳: ۳۸۴) دهقان‌ها اشراف زادگانی بوده‌اند که بعضی از زمین‌های حکومت را به ارث می‌بردند و در واقع واسطه‌ی بین پادشاه و رعیت محسوب می‌شدند. دهاقین جمع دهقان است و همان رئیس کشاورزان محسوب می‌شد (صالح، ۱۹۷۶: ۳۰) دهقانان در معرض همه نوع تحمیل کشوری و نظامی بوده و در ازاء جان فشانی‌های خویش از دریافت جیره و مواجب و هر نوع پاداشی محروم بودند. با این حال از نظر قانونی دهقانان مردم قابل احترامی به شمار می‌رفتند، زیرا نظر به خشکی اقلیم، امپراطوری کشاورزان به خصوص امور آبیاری تنقیه‌ی قنوات و سدبندی به آنان واگذار می‌شد (ماسه، ۱۳۳۶ الف: ۲۶۰)

ابونواس در شعر خود از آنان نام برده است و واژه‌ی دهقان را تقریباً هفت بار در دیوان خود (صفحات ۲۳۰، ۴۶، ۲۴۹، ۳۳۴، ۴۹۴، ۵۴۸، ۵۵۰) آورده است. او شراب را دختر بزرگ دهقان می‌داند و چنین سروده است:

خَطْبَنَا إِلَى الدَّهْقَانِ بَعْضَ بَنَاتِهِ فَرَّوَجْنَا مِثْنَهُ، فِي خَدْرِهِ، الْكُبْرَى
وَمَا زَالَ يَغْلِي مَهْرَهَا، وَيَزِيدُهُ إِلَيَّ أَنْ بَلَّغْنَا مِنْهُ غَايَتَهُ الْقُصْوَى

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۴۶)

شاید در این بیت مقصود از «فادوس» دهقان همان فادوسبان باشد که مطابق روایات «وقتی ابومسلم به خراسان می‌رفت در این سفر، روزی بر در خانه‌ی یکی از دهقانان خراسان، فادوسبان نام، رفت و پیام فرستاد که خداوند این خانه را بگویند که پیاده‌ای آمده است و از تو شمشیری با هزار دینار چشم دارد. فادوسبان چون این پیام بشنید با زن خویش که زنی هوشیار و فرزانه بود، در این باب رأی زد. زن گفت تا این مرد به جایی قوی دل نباشد چنین گستاخ تو را پیام ندهد. فادوسبان او را شمشیری با هزار دینار بداد و بعدها چون ابومسلم بر خراسان دست یافت به آن دهقان نیکویی‌هایی کرد» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ص ۱۳۳-۱۳۲)

با بررسی‌های به عمل آمده در دیوان شاعر درباره‌ی این واژه، مشخص شد که هر جا سخن از دهقان آمده است مقصود کسی است که شراب خرید و فروش می‌کند و مراد از منزلگاه‌های دهقانان همان مغازه‌های باده‌فروشی بوده است.

تاج، کلاه جواهرنشان که سلاطین بر سر کنند این کلمه هر چند عرب‌ها به تیجان جمع بسته‌اند و نیز تتویج از آن آورده‌اند، اصلش آریایی است و در زبان ما ترکیبات بسیار دارد:

تاجدار، تاجور، نیم تاج (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۴: ۶۱۱۴) تاج کیانی از زر ناب ساخته شده و تالائو یک ردیف مروارید که دو رده یاقوت‌های سرخ فام، بر آن تعبیه شده بود با فروغ زمردها در هم آمیخته، دیدگان حاضرین را خیره می‌ساخت. در این حال هرکس از دیدن شکوه و جلال ساسانیان غرق تعجب می‌گشت (ماسه، ۱۳۳۶ الف: ۲۰۲) کلمه‌ی تاج به زبان‌های کهن به آرامی - taġa و عبری - taġā و سریانی - tga و ارمنی - tag راه یافته است (آذرنوش، ۱۳۸۰: ۱۱۰)

تاج برخلاف نظر فرنکل و نولدکه نزد تازیان شهرت فراوان داشت و اغلب شاعران جاهلی به آن اشاره کرده اند و هم چنین در همه جای عربستان به نام آن برخورد می‌کنیم و ابو عمرو بن العلاء آن را خاص یمن می‌داند، در شمال جزیره، غسانیان گاه تاج به سر می‌گذاشتند چنان که حسّان بن ثابت آنان را «ذو التاج» لقب داده است، در حیره اکثر ملوک عرب تاجی از خسروان عرب دریافت داشته بودند (آذرنوش، ۱۳۵۴ الف: ۱۶۹) تاج از همه چیز مهم‌تر است، هر پادشاهی تاجی مخصوص به خود داشت که شناسایی این تاج به علم کمک می‌کند که هویت هر پادشاهی را تعیین کند (شییمان، ۱۳۸۳: ۱۵۳)

از سه چهار کتیبه‌ای که به زبان عربی از دوران‌های پیش از اسلام به دست آمده تنها یک کلمه‌ی فارسی «تاج» به چشم می‌خورد. به عکس تعداد کلمه‌های فارسی در شعرهای جاهلی بی‌شمار است (آذرنوش، ۱۳۵۴ الف: ص ۱۵۲) این کلمه در شعر دوره عباسی نیز به وفور به چشم می‌خورد. ابونواس در دیوان خود به صورت تنویج، تیجان و تاج تقریباً هفت مرتبه (صفحات ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۷۶، ۴۰۲، ۲۳۱) این واژه را به کار برده است:

مَصُونَةٌ حَجَبُوهَا فِي مُخَدَّرِهَا عَنِ الْعُيُونِ لِكَسْرِي صَاحِبِ التَّاجِ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۱۳۶)

۴-۶- سراج

این واژه در زبان‌های سریانی - srġa، مندایی - srāga، عربی - سراج، و پهلوی - srag به کار رفته است (آذرنوش، ۱۳۵۴ الف: ۱۲۰)

ایرانیان در موقع روشن کردن چراغ دعای مخصوص می‌خواندند و به سبزه یا آینه یا اسب یا روی خوش نگاه می‌کردند. این عادت در زمان ساسانیان نیز مرسوم بوده است (هدایت، ۱۳۱۲: ۱۰۳) کلمه‌ی سراج چهاربار در قرآن و بارها در شعر پیش از اسلام به کار رفته است. همه‌ی نویسندگان عرب کلمه‌ی سراج را کلمه‌ی عربی اصیلی می‌دانند (آذرنوش، ۱۳۸۰: ۱۱۵) اما فرنکل می‌نویسد این کلمه ظاهراً مستقیماً از فارسی «چراغ» به عربی راه یافته، حال آن‌که زبان آرامی مدتها پیش آن را از فارسی اخذ کرده به صورت srġa (سریانی srġa) به کار می‌برده است. آن چه باعث می‌شود فرنکل به این نظر کاملاً ایمان

نداشته باشد، این است که ملاحظه می‌کند «ج» فارسی در کلمه‌ی عربی به «س» مبدل شده، حال آن‌که «ج» هنگام معرب شدن به حرف دیگری غیر از «س» (بیشتر «ص» و «ش») تغییر می‌یابد (همان: ۱۱۵)

این واژه در شعر دوره‌ی عباسی بارها و در شعر ابونواس هشت بار (صفحات ۴۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۹، ۳۳۳) به کار رفته است:

وَ خَمَّارٍ، أَنْخْتُ إِلَيْهِ رَحْلِي إِتَاخَةَ قَاطِنٍ، وَاللَّيْلُ دَاجٍ
فَقُلْتُ لَهُ: إِسْقِنِي صَهْبَاءَ صِرْفًا إِذَا مُزِجْتَ تَوَقَّدُ كَالسَّرَاجِ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۱۳۶)

۴-۷- مرزاب و میزاب

مرزاب، همان مرزبان است که «این کلمه خود مرکب از مرز+ بان (پسوند حفاظت) و در پهلوی به صورت marzipan و در کارنامک marzapan، marzapan و marspan آمده است» (آذرنوش، ۱۳۸۰: ۱۱۷) این کلمه قبل از دوران ساسانی دیده نشده است، بنابراین شکل‌های سریانی marzbānā و marzabānā و آرامی marzipan و marz(a)van باید از پهلوی اخذ شده باشند (همان: ۱۱۷) مرزبان، رئیس فارس است و جمع آن مرازبه و الرازب است. عجمی معرب است و آن را به عربی نگهبان مرزها بیان کردند (الجوالیقی، ۱۹۶۶: ۳۱۷)

ابونواس دوبار در دیوان خود این واژه را به صورت جمع به کار برده است:

وَتَحْنُ إِذْ فَارَسٌ تُدَافِعُ بِهِ رَامَ قَسَطْنَا عَلَيَّ مَرَاذِبَهَا
بِالْخَيْلِ شُعْنًا عَلَيَّ لَوْاحِقَ كَالسَّيِّ دَانَ تُعْطِي مَدَى مَذَاهِبَهَا

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۹۳)

اما میزاب، آبریز و ناودان و آب گذر و آبراهه. جمع آن مآزب است این کلمه بی شک فارسی فراموش شده است از میز (مخفف میزنده یا ماده‌ی میزیدن) و آب. در عربی اصلی ندارد و گاهی مزراب گفتن عرب دلیل دیگری است که نشان می‌دهد این کلمه از عرب نیست. این کلمه فارسی است که به زبان عربی رفته و عرب آن را به صورت مئزاب حفظ کرده ولی در فارسی ناودان جای آن را گرفته است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۴، ۲۱۹۷۸)

از اصمعی درباره‌ی مئزاب (مآزب) پرسیده شد و گفت: این کلمه فارسی معرب است و اهل حجاز و مدینه و مکه آن را به کار می‌برند (الجوالیقی، ۱۹۶۶: ۳۲۶)

شاعر این کلمه را یکبار به کار برده است. او در قصیده‌ی هجویه‌ای خطاب به مهجو چنین گفته است:

يَا غُرَابَ الْبَيْنِ فِي الشُّؤْمِ وَمِيْزَابَ الْجَنَانِ

(ابونواس: ۱۰۱)

۴-۸- دسکرة

دسکرة (در عربی به معنی شهر) و در سریانی dasgarta و ظاهراً همین واژه است که کلمه‌ی عربی را به وجود آورده است و در پهلوی dastakart (خیمه گاه) است (آذرنوش، ۱۳۵۴ الف: ۱۲۱)

ساختمانی شبیه قصر که اطراف آن خانه‌هایی است و جمع آن دساگر می‌باشد که برای پادشاهان بوده است (الجوالیقی، ۱۹۶۶: ۱۵۰) عموماً همچون مصر و مدینه نام شهری در عراق عجم بوده است (برهان، ۱۳۳۱، ج ۲، ۸۶۴)

سر شاهراه خراسان اولین منزلگاه «دسکرة الملک» بود. از خصوصیتی که درباره‌ی محل آن ذکر شده بعید نیست که همان دستگرد معروف باشد که خسرو پرویز در آنجا قصری باشکوه داشته است (لسترنج، ۱۳۳۷: ۶۸) شهری دارای نخل‌ها و کشتزارهای آباد است. گویند که خسرو پادشاه ساسانی در فصولی از سال در آنجا اقامت می‌گزید و به همین خاطر دسکرة الملک به نام پادشاه نامگذاری شد (الإصطخری، بی تا: ۶۱)

اما دهخدا بر این عقیده است که این واژه معرب دسگره همان دستگرد، ده و روستایی بزرگ را گویند، قریه‌ای است موسوم به دسکرة الملک چون هرمز بن اردشیر بابک اغلب اوقات اینجا را برای اقامت قرار می‌داد به این مناسبت نام فوق را به آن دادند (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۷: ۱۰۸۹۵) این کلمه شش مرتبه به صورت مفرد و جمع (صفحات ۵۱، ۱۵۴، ۱۷۵، ۳۹۸، ۴۴۳، ۴۴۴) در شعر ابونواس به چشم می‌خورد:

فَقَمْتُ أَحْبُو إِلَى الرَّضَاعِ، كَمَا تَحَامَلُ الطَّفْلُ مَسَّهُ سَعْبُ
حَتَّى تَخَيَّرْتُ بِنْتَ دَسْكَرَةَ قَدْ عَجَمَتَهَا السَّنُونُ وَالْحَقْبُ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۵۱)

۴-۹- لجام و دهبرج

بعضی معتقدند که «لجام» عربی است و عده‌ای معتقدند که آن فارسی لگام می‌باشد (الجوالیقی، ۱۹۶۶: ۳۰۰) این واژه در واقع همان معرب لگام است و به معنی لگامی است که بر دهان اسب می‌بندند (برهان، ۱۳۳۳، ج ۳: ۱۹۰۳) از نظر دهخدا نیز همان دهنه، دهانه‌ی جلو اسب مقصود می‌باشد (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۳: ۱۹۶۳۲) ابونواس نیز آن را در همین معنای مورد نظر به کار برده است و در وصف شیر قوی هیکل مخصوص امین چنین می‌گوید:

أَسَدًا بِاسِطًا ذِرَاعِيهٖ يَشْدُو أَهْرَتَ الشَّدَقِ، كَالِحِ الْأَنْيَابِ
لا يَعْانِيهِ بِاللَّجَامِ، وَلَا السَّو طِ، وَلَا غَمَزِ رِجْلِهِ فِي الرُّكَّابِ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۹۱)

نویسندگان دو کتاب «واژه‌های معرب فی منتهی الأرب» و «الألفاظ الفارسية المعربة» به اتفاق، واژه‌ی «دهبرج» را فارسی و معرب «ده پره» به معنی ده پر می‌دانند (کیا، ۱۳۵۲: ۱۸ و شیر، ۱۹۰۸: ۶۷)

ابونواس نیز در دیوان خود یکبار این کلمه را ذکر کرده است:

كَأَنَّ وَشِي رَيْشِيهِ الْمُدْرَجِ فِي قَائِمٍ مِنْهُ، وَمِنْ مُعْرَجِ
بَاقِي حُرُوفِ السَّطْرِ الْمُخْرَجِ أَبْرَشُ أوتَارِ الْجِنَاحِ الْأَخْرَجِ
بَيْنَ خَوَافِيهِ إِلَى الدَّهْبِرَجِ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۱۴۲)

۴-۱۰- الجَلَّارُ وَالْجَلَّنَارُ

واژه‌ی «جَلَّار» در هیچ یک از کتاب‌هایی که در زمینه‌ی واژه‌های معرب فارسی نوشته شده و در فرهنگ دهخدا دیده نشد اما عمر فاروق الطباع - شارح دیوان ابونواس - این واژه را فارسی و به معنای بهشت دانسته است که ابونواس نیز در ضمن بیتی آن را به همین معنا معرفی کرده است:

وَجَنَّةٌ لُقُبَتِ الْمُنتَهَى ثُمَّ أَسْمَهَا فِي الْعَجْمِ جُلَّارُ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۲۹۰)

اما «جَلَّنَار» معرب گل انار است و یکی آن جلناره است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۵: ۷۸۳۴) این کلمه بارها در دیوان ابونواس آمده است از آن جمله:

يَا مَنْ بِمُقْلَتِهِ الْعُقَارُ وَبِوَجْنَتَيْهِ الْجَلَّنَارُ

(ابونواس: ۲۷۳)

خَنْدَرِيْسًا تَنْفَحُ الْمِسْدَ كَ، وَتَحْكِي الْجَلَّنَارَا

(ابونواس: ۲۳۳)

۴-۱۱- فِوَج

جمع فوج است. و مقصود آن‌هایی است که در زندان رفت و آمد دارند و پاسبانی آن می‌کنند. و یا جمع فیج است که معرب پیک می‌باشد (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۱، ۱۷۲۷۲) و یا به معنای گروه و جماعت مردم است که به شتاب بگذرند (همان، ج ۱۱: ۱۷۲۳۳) این واژه در قرآن نیز به کار رفته است «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (سوره نصر، آیه ۲)

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال دوم، دوره جدید، شماره دو، اسفند ۱۳۸۹ / ۲۲۷

ابونواس یکبار در قصیده‌ی هجویه‌ای خطاب به شخص مهجو چنین گفته است:

وَمَشِيكَ بِالنَّخْوِ وَسَطَ الرَّحَابِ وَ إِن قِيلَ ذَا صَاحِبِ الْمَجْلِسِ
وَقَوْلُ الْفَيُوجِ: كِتَابُ الْأَمِيرِ، وَ خَتَمُ الْقَرَّاطِيْسِ بِالْجَرَجِسِ

(ابونواس: ۳۵۱)

۴-۱۲- بوس

این واژه فارسی محض و به معنای بوسیدن می‌باشد که ابونواس یکبار از آن در قالب عربی فعل ماضی ساخته و آن را به همین معنای فارسی به کار برده است:

يْحَاكِي الصَّنَمَ الْمَعْبُودِ دَ وَالْعُصْنَ إِذَا مَاسَا
وَإِنْ جَاذَبْتَهُ نَأْمًا وَإِنْ هَا زَلْتَهُ بَأْسًا

(ابونواس: ۳۳۷)

۴-۱۳- قند

معرب «قند» است که منظور شکر باشد و نیشکر چون سفت و منجمد گردد. عبارت از شکر به قالب ریخته و سخت سفت و کلوخ شده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۱: ۱۷۷۷۰) و به عقیده‌ی صاحب «المعرب» فارسی معرب است که عرب آن را به کار برده و آن عسل (شیره) شاخه‌ی شکر می‌باشد (الجوالیقی، ۱۹۶۶: ۲۶۱) ابونواس یکبار این واژه را در شعر خود آورده است:

وَ يَا أَحْلَى مِنَ السَّكِّ ر، وَ الْمَاذَى وَالْقَنْدِ
لَمَّا لَاقَى جَمِيلٌ عُشًّا ررَّ مَا لَاقَيْتُ مِنْ وَجْدِي

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۱۹۸)

۴-۱۴- دیباج

همان دیباه، معرب از فارسی است و دیبایج و دبایبج جمع آن است (کیا، ۱۳۵۲: ۱۹) و جامه‌ای که تار و پود آن از حریر باشد و از کلمه‌ی دیبا یا دیبای، معرب شده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸: ۱۱۳۵۳) شهر شوشتر مرکز بافت پارچه‌های دیبا بوده است.

كَأَنَّ مَنظَرَهَا، وَ الْمَاءُ يَقْرَعُهَا دِيبَا جُ غَانِيَةً، أَوْ رَقْمٌ وَشَاءِ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۳۵)

گویی منظره‌ی مخلوط کردن شراب صاف و رخشان با آب، همچون پارچه‌ی حریر رنگارنگی است که کنیزکی زیباروی خود را بدان آراسته یا نقش و نگاره‌هایی زیباست که بافندگان بر روی پارچه‌های رنگارنگ حک می‌کنند.

بِإِبَابِ بُنْيَةِ الْوَضَّاحِ ظَبِيٍّ عَلَى دِيبَا جَتَى خَدِيَّةِ مَاءٍ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۳۹)

۴-۱۵- شطرنج و نرد

گفته شده که شطرنج، معرب «سترنگ» است که لفظی فارسی است. آن را «مردم‌کیا» گویند چون اکثر مهره‌های آن به نام انسان است. بعضی محققین آن را معرب «چترانگ» دانسته‌اند که لفظی هندی است چتر به معنی چهار و رانگ به معنی عضو است و به مجاز به معنی رکن است که رکن سواى شاه و وزیر، فیل، اسب، رخ و پیاده است. بعضی گفته‌اند معرب «صدرنگ» که رنگ حيله است و یا معرب «شدرنج» که رفت رنج می‌باشد (رامپوری، ۱۳۶۳: ۵۱۲) دهخدا نیز آن را معرب و مأخوذ از «سترنگ» فارسی دانسته که در زمان انوشروان این بازی را از هند به ایران آوردند و بزرگمهر بازی نرد را در مقابل آن اختراع نمود و به هند فرستاد (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹: ۱۴۲۸۲) شطرنج را نمایشی از جنگ قرار داده‌اند که هرکه درست پیش رود، پیروز گردد و آنکه خطا کند نابود شود (یعقوبی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۱۱)

اشراف زادگان و امیران حیره نیز به تقلید از شاهزادگان ساسانی شطرنج و نرد بازی میکردند و یا با باز و شاهین به شکار می‌رفتند و در دربار پادشاهان حیره انواع خوراکی‌های ایرانی به همراه نام ایرانی آن به کار می‌رفت؛ از جمله‌ی آن‌ها انواع شیرینی از قبیل «قاووت» «فالوت» «زلاییه» را می‌توان نام برد (افراسیابی، ۱۳۸۴: ۵۷) شطرنج در دوره‌ی اسلامی نیز رواج داشته است. امام علی (ع) روزی از کنار گروهی که در حال شطرنج بازی بودند، گذشتند و گفتند: این تمثال‌هایی که بر گردشان جمع شده‌اید چیست البته به آنان دستور خودداری از آن را نداد. گفته شده چون این تمثال‌ها به صورت فیل و اسب بودند امام (ع) چنین سخنی را فرمودند. و این که آن را تمثال نامیده‌اند خود دلیلی بر ذم و کراهت این بازی شمرده شده است (الراغب، ۱۹۹۹، ج ۱: ۸۲۷) مأمون از جمله خلفایی بود که با وجود مهارت تمام در انجام این بازی آن را مسخره می‌نمود. و هم‌چنین فضل بن یحیی نیز که در انجام این بازی دستی توانا داشت، آن را مذموم می‌شمرد (همان، ج ۱: ۸۲۷)

اما نرد و نردشیر، nrdsir بازی معروفی که در پهلوی newartāsir خوانده می‌شد (آذرنوش، ۱۳۵۴ الف: ۱۲۷) از مخترعات بزرگمهر است که در برابر شطرنج ساخته و بعضی گویند که نرد قدیم است اما دو کعبتین داشته اردشیر بابک آن را وضع کرده لذا به آن «نردشیر» نیز گویند. در قدیم در بازی نرد، سه مهره به کار می‌بردند. بازی است که با مهره‌ها بر صفحه‌ای انجام می‌گیرد. نوعی بازی قمار که دارای تخته‌ای است که سطح آن را به دو قسمت مشابه تقسیم کرده‌اند و در روی هر قسمت شش خانه در طرف راست و شش خانه در طرف چپ رسم نموده‌اند و با دو طاس و سی مهره به روی آن بازی می‌کنند (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۴: ۲۲۴۰۹) بازی معروفی است اردشیر بابک آن را وضع کرد و لاجرم نردشیر

نامندش (کیا، ۱۳۵۲: ۴۲) در سخن است که کسی که با نردشیر بازی کند دستش به رنگ گوشت و خون خوک می‌شود (الجوالیقی، ۱۹۶۶: ۳۳۱) و «کعبتین» دو پانسه باشند کوچک از استخوان مربع شش پهلو که بر پهلو هر یک پانسه از یک تا شش عدد نقش کنند و بدان نرد بازی کنند (رامپوری، ۱۳۶۳: ۷۰۷)

ابونواس با اطلاع کامل از این دو نشانه‌ی فرهنگی - که مسلماً از طریق ایرانیان ساسانی با آن آشنا شده است - در دیوان خود از آن نام برده و گویی برای آن جنبه‌ی تقدیسی قائل شده و در ضمن ابیاتی به این دو بازی قسم یاد کرده است:

حَلَفْتُ الْيَوْمَ بِالطُّبُو
رِ، وَالْكَعْبَيْنِ، وَالنَّارِ
لَقَدْ أَجْهَدْتُ يَا مَوْلَا
يَ قَلْبِي، أَيُّمَا جُهْدِ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۱۹۹)

أَمَّا، وَالْخَمْرَ وَالرِّيحَا
نَ وَالشَّطْرَنْجَ وَالنَّارِ
لَمَا لَأَقَى جَمِيلٌ عُشَّ
رَمَا لَأَقِيَتْ مِنْ وَجْدِي

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۱۹۹)

یکی از حکیمان چنین گفته است: «تخته نرد به زمین تشبیه شده و منزلگاه‌های این تخته کیست و چهار عدد است به تعداد ساعات شبانه روز و پیاده سواران (سربازان) نرد که سی عدد است به تعداد روزهای ماه می‌باشد. و رنگ سیاه و سفید خانه‌ها به رنگ روز روشن و شب تار است. منزلگاه‌های آن بر چهار منزل استوار است که حکایت از عناصر چهارگانه (زمین، آب، هوا و آتش) و یا فصل‌های سال دارد. و مهره‌ی مخصوص آن بر طبق جهات ششگانه، شش گوشه است. و دو مهره‌ی آن دوازده عدد است به تعدادهای ماه‌های سال» (الراغب، ۱۹۹۹، ج ۱: ص ۸۲۹-۸۲۸)

۴-۱۶- تَوَّجٌ وَ كَسْكَرٌ

تَوَّجٌ، شهری است در فارس نزدیک کازرون و در فارسی آن را «تَوَّز» می‌خوانند (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۵: ۷۱۰۶) شهر بسیار گرمی است که بناهایش از گل و دارای نخل‌های بسیار است (الإصطخری، بی تا: ۷۸) بین آن و شیراز سی و دو فرسخ است. لباس‌های کتان را به آن نسبت داده‌اند که در روزگار عمر مسلمانان به فرماندهی «مجاشع بن مسعود» آن را فتح کردند (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۱: ۸۹۰) این شهر، شهری تجارتي بود که در آغاز قرن ششم هجری ویران گردید (لسترنج، ۱۳۳۷: ۲۸۰) وقتی اهالی بصره به سوی سرزمین فارس رفتند اهالی فارس در تَوَّجٌ اجتماع کرده بودند مسلمانان قصد آنان را نکردند بلکه به ناحیه‌های دیگری از سرزمین فارس رفتند. این خبر به اهالی فارس رسید بنابراین آنان نیز پراکنده شده و به نواحی مختلفی که مسلمانان به آن روی آورده بودند، رفتند. همین امر باعث شکست

آنان گشت مجاشع بن مسعود به سوی شهر شاپور و اردشیر خرّه تاخت و در شهر «توج» با پارسیان رو به رو شدند و تعداد زیادی را کشتند و به این ترتیب پارسیان شکست خوردند و مسلمانان به قتل و غارت پرداخته و همه چیز را به غنیمت بردند و شهر توج را محاصره کرده و آن را فتح نمودند و بسیاری از اهالی آن را به قتل رسانیدند و غنیمت‌های زیادی را به چنگ آوردند (ابن الأثیر، ۱۹۶۵، ج ۳: ۳۹)

در سواد، روستایی است که آن را کسکر خوانند و آنجا حصار بزرگ میان ده‌ها است و ناحیه‌ی کسکر از همه‌ی سواد خرم تر است (بلعمی، ۱۳۳۷: ۲۸۶) که به نظر صاحب کتاب معجم البلدان معنی آن کشاورز است و ناحیه‌ای وسیع بوده است (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۴: ۴۶۱) ابونواس، در دیوان خود از این دو مکان یادی کرده مثلاً در قصیده‌ای که در مدح شاعری به نام «داوود بن رزین» سروده است، خاندان او را ستوده و آنان را از اهالی «توج» و «کسکر» دانسته است:

مُهَدَّبُ الْأَعْمَامِ مِنْ كَسَكِرٍ وَمَا جَدُّ الْأَخْوَالِ مِنْ تَوَجٍّ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۱۴۲)

(او از خاندانی پاک و به دور از عیب و آلودگی و صاحب مجد و کرامت که اهل «کسکر» و «توج» هستند، می‌باشد.)

۴-۱۷- مرو و توس

این دو شهر هر دو در خراسان بنا شده‌اند. دومین ربع خراسان یعنی ربع «مرو» در امتداد مرغاب یا مرو رود واقع است (لسترنج، ۱۳۳۷: ۴۲۳) و گویند شهر توس از ابنیه‌ی پهلوان مشهور «توس بن نوذر» بوده که آن را به نام خود مسمی کرده و «طوس» معرب آن است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۵، ۷۱۲۹) و گفته شده که جمشید پیشدادی آن را ساخت و پس از خرابیش «توس نوذر» آن را تجدید عمارت کرده و به نام خود منسوب گردانید (همان، ج ۱۰: ۱۵۵۴۴)

بین توس و بین نیشابور ده فرسنگ است. دو ناحیه‌ی طابران و نوقان مربوط به آن بوده و بیشتر از هزار روستا دارد. در زمان عثمان بن عفان فتح شد. در آن مرقد امام علی بن موسی الرضا (ع) و قبر هارون الرشید واقع شده است. آثار و بناهای باشکوهی در آنجاست و در مابین طوس و نیشابور قصر بزرگی است. ائمه‌ی علم و فقه مانند محمد غزالی طوسی از آنجا بوده‌اند (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۳: ۵۶۰)

شاعر خمر نیز در دیوان خود از این دو شهر نام برده است. او هم نشین خود را از نوجوانان خراسانی انتخاب کرده و چنین سروده است:

نَازَعْتُهَا وَأَضِحَ الْخَدَّيْنِ، مُعْتَدِلًا يَحْكِي بِبَهْجَتِهِ لِلنَّاسِ بَلْقِيسَا

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال دوم، دوره جدید، شماره دو، اسفند ۱۳۸۹ / ۲۳۱

مُقَرَّطٌ، خَرَسَنَوُهُ فِي حَدَائِثِهِ لَمْ يَغْذَ وَاللَّهِ فِي مَرَوْ وَ لَا طُوسَا

(دیوان ابونواس: ۳۳۴)

ترجمه: با نوجوانی زیباروی و خوش قامت که همچون پادشاه سبأ صاحب جاه و جلال بود، به می گساری پرداختم. نوجوانی پارسی که گُرته و لباس خراسانی بر تن داشت و در شهر خراسان پرورش یافته بود نه در مرو و توس.

۴-۱۸-ساباط

بلاش گرد یا ولشکیا، چنان که از نام آن پیداست توسط بلاش اول اشکانی در نزدیکی تیسفون بنا شد و در آبادانی آن کوشش بسیار مذبذول گردید؛ به طوری که از مراکز مهم تجارتي شد و از این جهت جای سلوکیه را گرفت (بیانی، ۱۳۷۷: ۴۲) معرب شاه آباد به معنای جایگاه سلطان است (شیر، ۱۹۰۸: ۸۴)

شاعر در قصیده‌ای که هنگام زیارت مدائن سروده است از این شهر یاد کرده:

وَلَمْ أَدْرِ مَنْ هُمْ؟ غَيْرَ مَا شَهِدَتْ بِهِ بَشَرِقِي سَابَاطِ الدِّيَارِ البَسَابِسُ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۳۲۷)

۴-۱۹-شوش

در جنوب باختری دزفول خرابه‌های شوش یعنی سوسای قدیم نزدیک رود کرخه قرار دارد. شوش در قرون وسطی شهری آباد و مرکز ایالتی بوده که چندین شهر از توابع آن است به داشتن ابریشم خام، نارنج و نیشکر شهرت داشته و قبر دانیال نبی در بستر رود کرخه که شهر شوش نزدیک به کناره‌ی آن است واقع گردید (لسترنج، ۱۳۳۷: ۲۵۸) شاپور در اهواز دو شهر بنا کرد که یکی از آن دو را شوش نامید (بلعمی، ۱۳۳۷: ۱۰۲)

شاپور دوم پس از تخریب شوش قدیم، شهری در کنار آن ساخت و آن را ایران شهر شاپور (ایران خوره شاپور) نامید که بقایای آن امروزه به ایوان کرخه موسوم است.

حمزه می گوید که سوس تعریب شوش و به معنی حسن و پاکی و لطافت است. به عقیده‌ی ابن مقفع اولین بنایی که بعد از طوفان بر روی زمین بنا شد، بنای سوس و دیوار تستر بوده است.

گفته شده اولین کسی که ناحیه‌ی سوس را بنا کرد و چاه آن را حفر کرد، اردشیر بن بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بود (الحموی، ۱۹۶۵، ج ۳: ۱۸۹-۱۸۸)

شاعر، از خداوند برای این شهر جاودانگی و طول عمر طلب کرده است:

لَا خَرَبَ اللَّهُ كَرَّخِ السُّوسِ وَالسُّوسَا يَوْمًا وَلَا مَجْلِسًا بِالسُّوسِ مَأْنُوسَا

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۳۳۴)

۴-۲۰-بنو احرار

این اصطلاح عربی نیست، بلکه بی گمان ترجمه‌ی یک کلمه‌ی فارسی است که بر آزادگان ایرانی اطلاق می شده است و نزد شاعران عرب پیش از اسلام شهرت فراوان داشته است. از

جمله‌ی شاعران دوره‌ی جاهلی، امیه بن ابی الصلت آن را در قصیده‌ی معروفی که در مدح سیف بن ذی یزن و شاهان و بزرگان ایران سروده، آورده است (آذرنوش، ۱۳۸۰: ۱۰۹) اینان همان زندانیان دربند بودند که در زمان خسرو انوشیروان به یمن اعزام شدند و با شکست پادشاه حبشه، چهره‌ی درخشانی در یمن پیدا کردند و به نام فرزندان آزادگان شهرت یافتند. ابونواس نیز دوبار این واژه را در دیوان خود آورده و این اشخاص را صاحبان کرامت و بزرگی معرفی کرده و حتی آنان را بر قبایل عربی نیز ترجیح داده است:

تُرَاثًا عَن أَوْائِلِ أَوْلِيَانَا بَنِي الْأَحْرَارِ، أَهْلِ الْمَكْرُمَاتِ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۱۲۰)

لَيْسَتْ لِدُهْلِ، وَلَا شِيبَانِهَا وَطْنَا لَكِنَّهَا لِيَنِي الْأَحْرَارِ أَوْطَانُ
أَرْضٌ تَبْنِي بِهَا كِسْرَى دَسَاكِرَهُ فَمَا بِهَا مِنْ بَنِي الرَّعْنَاءِ إِنْسَانُ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۵۵۰)

۲۱-۴- بجادی و جلباب

با بررسی‌های به عمل آمده از خلال کتب مختلف، از واژه‌ی «بجادی» و معنای آن اطلاعی به دست نیامد. اما شارح دیوان ابونواس آن را واژه‌ای فارسی دانسته و مقصود از آن عبای راه راه قرمز رنگی است که فارسیان باستان بر تن می‌کردند (حاشیه‌ی دیوان ابونواس: ۳۸) ابونواس نیز در دیوان خود تنها یکبار این واژه را به همان معنای مذکور به کار برده است:

فَالْخَمْرُ فِينَا كَالْبِجَادِي حُمْرَةَ وَالْكَأْسُ مِنْ يَأْقُوتَةَ بَيْضَاءِ

(ابونواس، ۱۴۱۸، ۳۸)

اما جلابیب جمع جلباب و آن لباسی گشاد به معنی چادر است (رامپوری، ۱۳۶۳: ۲۵۶) این کلمه در قرآن یکبار به صورت جمع به کار رفته است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَ أَرَاكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَ مِنْ جَلَابِيبٍ...» (سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۹) ابونواس یکبار در دیوان خود از آن یاد کرده است:

جَرَبْتُ مِنْكَ أُمُورًا صَدَّعَتْ كِبْدِي نَعَمْ! وَأَوْدَتِ بَمَا تَحْتَ الْجَلَابِيبِ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۵۸)

۲۲-۴- قباء و ساج

قبا «Qabā»: ردای رویی بلندی که در جلو تا پایین دگمه می‌شود. راینولد نیبور در قرن هیجدهم میلادی در مورد شباهت بین این تن پوش و رداهای بلندی که مردان در حجاری‌های تخت جمشید به تن کرده‌اند، اشاره کرده است. اینکه تاریخ این تن پوش تا این اندازه به عقب برگردد، قابل اثبات نیست ولی مسلماً از سده‌های میانه حداقل توسط مردان بلند مرتبه، پوشیده می‌شده است. بنا به گفته‌ی شاردن در قرن هیجدهم میلادی، قبا در بالا تنه چسبان بوده و گریبان

آن از سمت چپ به راست و در زیر بغل دگمه میشد. در قرن هجدهم میلادی به قبا‌هایی از جنس کرباس آبی (قدک) اشاره شده که مردم عادی مرو آن را می‌پوشیدند (یوسفی، ۱۳۸۲: ۳۸۳) از نظر دهخدا نیز قبا جامه‌ای است معروف که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن، دو طرف پیش را با دکمه می‌بندند (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۱: ۱۷۴۲۱) در سال‌های اولیه‌ی حکومت ساسانیان، قبا‌ی سلطنتی با گردن آویزی مرصع همراه بوده که آن را نشانه‌ی سلسله مراتب قدرت دانسته‌اند (السی، ۱۳۸۲: ۹۳) در نقش رستم، اردشیر اول و اهورامزدا در قبا‌یی از پارچه‌ی نرم که محکم در ناحیه‌ی سینه با روبانی بسته شده و روی بالاپوش سفتشان قرار گرفته است، نشان داده می‌شوند (همان: ۹۲)

این واژه در شعر ابونواس تقریباً پنج بار (صفحات ۱۳۷، ۲۲۸، ۲۴۶، ۵۵۲) به کار رفته است:

فَحَلَّ بِزَالِهَا فِي قَعْرِ كَأْسٍ	مُحْفَرَّةَ الْجَوَائِبِ وَالْقَرَارِ
مُصَوَّرَةَ بَصُورَةِ جُنْدِ كِسْرَى	وَكِسْرَى فِي قَرَارِ الطَّرْجَهَارِ
وَجَلُّ الْجُنْدِ تَحْتَ رِكَابِ كِسْرَى	بِأَعْمِدَةٍ وَأَقْبِيَّةٍ قِصَارِ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۲۲۸)

بأبي ذاك من غزالٍ غريرٍ في قباٍ مُحَلَّلِ الأزرارِ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۲۴۶)

اما واژه‌ی فارسی «ساج» به معنی مرغ کنجدخوار و چوب سیاه و چوبی که از آن کشتی می‌سازند و به معنی طیلسان آمده است (رامپوری، ۱۳۶۳: ۴۴۶) و همچنین چادر سیاه یا سبز است و جمع آن سیجان می‌باشد (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹: ۱۳۲۰۳) و گفته شده که درختی بسیار بزرگ است که در سرزمین هند می‌روید و در فارسی ساج خوانده می‌شود (شیر، ۱۹۰۸: ۹۶) شاعر تنها یکبار و به معنای لباس سیاه رنگ و گشاد در شعر خود این واژه را به کار برده است:

طَرَقْتُ صَاحِبَ حَانُوتٍ بِهِمْ سَحْرًا وَاللَّيْلُ مُنْسَدِلُ الظُّلْمَاءِ كَالسَّاجِ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۱۳۵)

۴-۲۳- قرطوق

معرب کُرْتَه و قبا‌یی است نیم تنه (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۱: ۱۷۵۰۷) و قرطوق کُرْتَه پوشیدن بر تن کسی است (کیا، ۱۳۵۲: ۳۵) این کلمه در کردی «کُرْتک» می‌باشد (شیر، ۱۹۰۸: ۱۲۴) لباسی شبیه به قبا و سفیدرنگ می‌باشد که آن لباس عجم است (الجوالیقی، ۱۹۶۶: ۲۶۴) شاعر در دیوان خود تقریباً دوازده مرتبه این واژه را به صورت‌های گوناگون (قرطوق، مقرطوق، قراطوق) به کار برده است:

وَأَقْبَلُ مَحْمُودُ الْجَمَالِ، مُقْرَطُوقٌ إِلَى كَأْسِهِ، لَا عَيْبَ فِيهِ أَرِيْبُ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۶۱)

وَقَدْ دَارَ سَاقِيهَا بِهَا ذَا قِرَاطِيٍّ	تُنَاطُ بِأَعْلَى سَاعِدٍ وَبَنَانٍ
فَتَنَفَّسَتْ فِي اللَّيْتِ إِذْ مُزَجَّتْ	كَتَنَفَّسُ الرِّيحَانِ فِي الْأَنْفِ
مِنْ كَفِّ سَاقِيَةٍ مُقَرَّطَقَةٍ	نَاهِيكَ مِنْ حُسْنٍ، وَمِنْ ظَرْفٍ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۵۴۵)

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۳۸۲)

۴-۲۴- طیلسان و ردا

طیلسان «Taylasān»، عبای گشاد بلندی که روی شانه‌ها می‌انداختند. بنا بر گفته‌ی دزی، روی سر نیز کشیده می‌شد. در واقع لباس رسمی قضات، وکلا: وفی‌ها، مدرسان الهیات و کشیشان مسیحی بود ولی بعدها در میان رجال و دیگر مردان کشورهای اسلامی، مرسوم گردید (یوسفی، ۱۳۸۲: ۳۸۶)

لباسی گرد سبز رنگ که تار و پود آن از پشم و خاص علماء و بزرگان عجم بوده است. و معرب تالسان است. و گفته شده نوعی لباس است که بر روی شانه می‌انداختند و از «طَرَه» یعنی گوشه و کنار عمامه و «سان» به معنای مثل و مانند تشکیل شده است (شیر، ۱۹۰۸: ۱۱۳) شاعر در دیوان خود از این جامه‌ی ایرانی نام برده است:

كَانَ جَبِينَهُ قَمَرٌ تَلَّالًا	عَدَاهُ الدَّجْنُ مِنْ خَلَلِ الْفَحَامِ
يَرِي لُبْسَ الْقَمِيصِ عَلَيْهِ عِيْبًا	وَلُبْسَ الطَّيْلَسَانِ مِنَ الْآثَامِ

(دیوان ابونواس: ۵۱۹)

وَحَمَارٌ طَرَقَتْ بِلا دَلِيلِ	سَوَى رِيحِ الْعَتِيقِ الْخُسْرَوَانِي
فَقَامَ إِلَى مَدْعُورًا، يُلَبِّي	وَجُونَ اللَّيْلِ مِثْلَ الطَّيْلَسَانِ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۵۴۶)

ردا «Redā»، بالاپوش یا قبایی که روی دیگر تن پوش‌ها، پوشیده می‌شود (یوسفی، ۱۳۸۲: ۳۸۴) نوع مجلل آن تنها در اواخر سلسله‌ی ساسانیان پدید آمد. بر روی ظروف نقره‌ای، شاه و درباریان همراه، این ردا را با چکمه‌های بلند نوک تیز پوشیده‌اند (السی، ۱۳۸۲: ۱۰۰)

ابونواس در مدح امین خلیفه‌ی عباسی چنین سروده است:

بَارِكْ اللَّهُ لِلْأَمِينِ، وَأَبْقَا	هُ، وَأَبْقَى لَهُ رِدَاءَ الشَّبَابِ
--	---------------------------------------

(دیوان ابونواس: ۹۱)

نقوش مربوط به مردان سلطنتی و ایزدان مذکر، در آغاز حکومت ساسانیان همانند ملکه‌ها و الهه‌ها، تقریباً همگی بدون تغییر، ملبس به ردایی نازک که در جلو با روبان و سگک محکم بسته می‌شد، به تصویر کشیده شده‌اند؛ که به وضوح با مراتب قدرت و اقتدار توأم است (السی، ۱۳۸۲: ۹۲)

۴-۲۵- خسرو انوشیروان

چون قباد ملک فرمان یافت، نوشیروان عادل که پسر او بود به جای پدر بنشست. هیجده ساله بود و کار پادشاهی می‌راند و مردی بود که از خردگی عدل اندر طبع او سرشته بود، و زشتی‌ها را به زشت داشتی و نیکی‌ها را به نیک (نظام الملک، ۱۳۷۸: ۷۲) خسرو انوشروان، پادشاه بزرگ ساسانی به مانند جد بزرگ خود - اردشیر - مردی مدیر و مدبّر و سرداری بزرگ و کاردان بود. مؤلفین عرب و ایران داستان‌های زیادی درباره‌ی وی نقل نموده و او را به عنوان قهرمان عدالت پروری معرفی می‌کنند. خسرو با پشت کار و دادگری، مجدداً نظم اجتماعی سابق را که به دست مزدکیان به هم خورده بود، برقرار کرد. آن‌گاه به اصلاحات اجتماعی در زمینه‌ی سیستم مالیاتی و ایجاد ارتش نیرومند پرداخته و در نتیجه‌ی پیروزی در سه جنگ بزرگ، حیثیت سابق کشور ایران را به وی بازگردانید. پس از یک دوره مناقشات با روم شرقی، معاهده‌ای برای نیم قرن با آن بست. آن‌گاه به سر وقت هیاطله رفت و بر آنان پیروز گشت. به این ترتیب ایران به منتهای عظمت و وسعت خود رسید (ماسه، ۱۳۳۶: ۱۸۵) و در اوائل قرن هفتم میلادی، به هنگام سلطنت خسرو دوم، تمدن به اوج عظمت خود رسید (همان: ۲۶۵)

دوره‌ی انوشیروان، گذشته از تأثیری که از جنبه‌ی عمومی در پیشرفت تمدن جهان داشته از لحاظ فرهنگ ملی ایرانی نیز یکی از دوره‌های برجسته‌ی تاریخ ایران به شمار می‌رود. زیرا در این دوره سعی می‌شد تا بار اندیشه‌ها و نتیجه‌ی مطالعات ملت‌های مختلف به زبان فارسی ترجمه شود و از این راه به سرمایه‌ی علمی این زبان افزوده گردد (محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۲۰۷)

ابونواس به کرات، در شعر خود از «کسری» که در واقع همان خسرو فارسی است، سخن رانده است. منظور از کسری، به طور کلی پادشاهان ساسانی است که به صورت اسم خاص بر «خسرو انوشروان» اطلاق می‌شود: «لقبش انوشروان و شاه دادگر است. این پادشاه و شاهان پس از او را اکاسرة «خسروان» می‌نامند» (خوارزمی، ۱۳۶۲: ۱۰۲) شاعر، ساقی زیباروی مجلس خود را پرورده‌ی پادشاهان ساسانی دانسته که در دامن آنان در ناز و نعمت پرورش یافته است و هچنین شراب ناب را میراث خسرو انوشیروان می‌داند:

وَسَاقٍ، غَرِيرِ الطَّرْفِ وَالذَّلِّ، فَاتِنٍ رَبِيبِ مُلُوكٍ، كَانِ وَالِدُهُمْ كِسْرِي
حَثْنًا مُغْنِيْنَا عَلٰى شُرْبِ كَاسِهِ فَتَدْرِكُهُ كَاسًا، وَفِي كَفِّهِ اٰخِرِي

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۴۷)

تُرَاثُ اُنُوشِرَوَانَ كِسْرِي، وَكَلِمَ تَكُنْ مَوَارِيثَ مَا أَبْقَتَ تَمِيمٌ وَلَا بَكْرُ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۲۳۲)

<p>تَوْلَدَ مِنْهُمَا دُرُّ كِبَارُ أَنْوَشِرَوَانَ تَنْجَرُ النَّجَارُ (ابونواس، ۱۴۱۸: ۲۴۴)</p>	<p>شَرَابًا، إِنْ تَزَاوَجَهُ بِمَاءٍ عَلَى أَمْثَالِهَا كَانَتْ لِكِسْرَى</p>
<p>عَمْدًا، وَمَا بِالطَّرِيقِ مِنْ ضَيْقٍ مِنْ فُرْصِ اللَّصِّ ضَجَّةُ السُّوقِ (ابونواس، ۱۴۱۸: ۴۱۴)</p>	<p>أَمْشَى إِلَى جَنْبِهَا أَزَاحِمُهَا كَقَوْلِ كِسْرَى فِيمَا تَمَثَّلَهُ:</p>
<p>يَتَحَسَّنُونَ خُسْرَى الْمُدَامِ وَضَعُوهُ مَوَاضِعَ الْأَقْلَامِ (ابونواس، ۱۴۱۸: ۴۹۱)</p>	<p>فَتَرَى الشَّرْبَ كَالْأَهْلَةَ فِيهَا وَأَلْهَمَ مِنْ جَنَاهُ أَذْرِيُونَ</p>
<p>مُكَلَّلَةً حَافَاتُهَا بِنُجُومِ إِذَنْ لَأَصْطَفَانِي دُونَ كُلِّ نَدِيمِ (ابونواس، ۱۴۱۸: ۵۲۴)</p>	<p>بَنِينَا عَلَى كِسْرَى سَمَاءَ مُدَامَةَ فَلَوْ رُدَّ فِي كِسْرَى بِنِ سَاسَانَ رُوحُهُ</p>

در «الأغاني» ابوالفرج اصفهانی کسری بیشتر از صدبار ذکر شده است و هم چنین به داستان طلب یاری نمودن سیف بن ذی یزن از خسرو انوشروان مقابل سپاه آریاط (روم) نیز اشاره شده است.

۴-۲۶- پرویز و شاپور

پس از هرمزد، خسرو پرویز پسر هرمزد و نبیره‌ی خسرو انوشیروان به پادشاهی رسید. او از دلیرترین و خردمندترین و ژرف‌ترین پادشاهان ایران بود (نولدکه، ۱۳۷۸: ۲۹۸) پرویز یکی از مبارزترین پادشاهان ساسانی و دوراندیش‌ترین آن‌ها بود. او از نظر قدرت و اموال بسیار، به چنان جایگاهی رسید که هیچ‌کدام از پادشاهان قبل از او دست نیافته بودند. به همین خاطر لقب آبرویز به معنای پیروزمند را به او دادند (ابن الأثیر، ۱۹۶۵، ج ۱: ۴۷۲) ابونواس در ضمن قصیده-ای که در هجای عرب و برتری دادن عرب قحطانی بر عرب عدنانی سروده از خسرو پرویز پادشاه ایران ساسانی و پیروزی او بر رومیان در نبرد ساتید سخن گفته است:

<p>فَرَّ وَالْمَوْتُ فِي كِتَابِهَا وَالْحَرْبُ تَمْرِي بِكَفِّ حَالِهَا طَى وَ الْبَيْضُ مِنْ قَوَاضِيهَا يُنْحَسِرُ الطَّرْفُ عَنْ مَوَاقِبِهَا سِنِينَ سَبْعًا، وَفَتْ لِحَاسِبِهَا (ابونواس، ۱۴۱۸: ۹۴)</p>	<p>وَيَوْمَ سَاتِيدَ مَا ضَرَبْنَا بَنِي الْأَصْ إِذْ لَازَ بِرَوَازِ يَوْمِ ذَاكَ بِنَا يَذُودُ عَنْهُ بَنُو قَبِيصَةَ بِالْخِ حَتَّى دَفَعْنَا إِلَيْهِ مَمْلَكَةَ وَ فَاظَ قَابُوسُ فِي سَاسِلِنَا</p>
--	---

اما شاپور به معنای فرزند شاه و در پهلوی «شاه پوهر» بوده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹: ۱۳۹۳۵) شاپور فرزند اردشیر بابکان و لقبش نبرده (جنگی) است (خوارزمی، ۱۳۶۲: ۱۰۱) او به سال ۲۴۱ میلادی به سلطنت رسید. از وقایع مهم زمان او یکی شکست رومیان و اسارت والرین امپراتور روم می باشد. شاپور در سال ۲۵۸، نصیبین و حران را تسخیر و انطاکیه را به تصرف درآورد (زهتاجی، ۱۳۴۷: ۲۵۹) بی تردید وی یکی از بزرگ ترین شاهان ساسانی است که پس از مرگش، ایرانی قوی برای جانشینانش باقی گذاشت (همان: ۲۶۳) و مدت حکومت او سی سال و یک ماه بوده است (ابن قتیبه، ۱۱۱۹: ۶۵۴)

نام این پادشاه ساسانی در شعر ابونواس نیز ظنین افکنده است:

كَرِيْمَةٌ أَصْغَرُ آبَائِهَا إِنَّ نُسَيْبَتَ كِسْرَى وَسَأْبُورُ

(ابونواس، ۱۴۱۸: ۲۲۱)

ابن عبدربه در کتاب «العقد الفريد» بسیار از خسرو پرویز سخن رانده و خبر ورود سپاهیان عرب چون نعمان بن منذر و اکثم صیفی و قیس بن مسعود شیبانی و حاجب بن زراره و... را نزد او، ذکر کرده است (العقد الفريد، ۱۹۸۸، ج ۱، ۲۸۰-۲۶۹)

نتیجه

تمدن ساسانی در دوره های مختلف تاریخ قوم عرب، بر آداب و رسوم و حتی ادبیات آنان تأثیر زیادی گذاشته و ایشان را به ستایش این تمدن واداشته است. تمدن ساسانی که در محیط شاعر نوگرای عصر عباسی - ابونواس - نفوذ داشته، در اشعار وی نمود خاصی یافته است. مهم ترین مظاهر تمدن پارسی که در دیوان شاعر به چشم می خورد عبارت است از ایوان کسری، پادشاهان ساسانی، جشن ها و شهرهای باستانی ایران و واژه های فارسی زیادی که غالباً بر عوامل مادی تمدن دلالت دارد.

زبان فارسی که در واقع زبان فرهنگ و تمدن در عصر عباسی بوده در اشعار شاعر فارسی الأصل با زیبایی و به صورت گسترده جلوه گری می کند. پذیرش واژه های فارسی در شعر شاعر عرب به خوبی مشهود است و دیگر از آن خشکی که ویژه ی زبان شاعران جاهلی بود خبری نیست ابونواس یکبار از جشن «رام» که در روز بیست و یکم هر ماه پارسی برگزار می شده، یاد کرده و آن را بر دیگر روزها برتری داده است. یکبار نیز به عید بزرگ مهرگان و دو بار به عید نوروز اشاره کرده است. شاعر به شهرهایی از قبیل توج، کسکر، مرو، توس، ساباط و شوش اشاره کرده است. جامه های زیبا و برازنده ی پارسیان در شعر ابونواس به خوبی معرفی شده است تا آنجا که شاعر در ضمن قصاید مختلفی، خود و محبوبش را ملبس به لباس خوش رنگ و نگار فارسی معرفی کرده است. ابونواس در دیوان خود نام لباس های فارسی چون بجادی، جلباب،

قبا، ساج، قرطی، طیلسان و رداء را با آگاهی کامل از شکل و ترکیب آن، ذکر کرده است. شاعر خمر، واژه‌هایی چون ابریق، دهقان و دسکرة که با باده نوشی تناسب زیادی دارد را، بیش از دیگر واژه‌ها در شعر خود به کار برده است. در مرتبه‌ی بعدی تاج، سراج و جلنار بیشتر تکرار شده است. واژه‌هایی چون طاس، دورق، مرزاب، میزاب، لجام، ده پره، فوج، قند، بوس و... از دیگر واژه‌های فارسی است که در دیوان شاعر به چشم می‌خورد.

یادداشت‌ها

۱- جاحظ می‌گوید: «من هیچ کس را در لغت اعلم از ابونواس نیافتم» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱: ۹۵۰)

کتابنامه

الف- کتابها

- قرآن کریم

- ۱- آذر نوش، آذرتاش (۱۳۸۰)، «ایران ساسانی در اشعار عدی بن زید»، مجموعه‌ی ارج نامه شهریار، با اشراف پرویز رجبی، تهران: انتشارات توس.
- ۲- _____ (۱۳۵۴)، «راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی (پیش از اسلام)»، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳- _____ (۱۳۸۵)، «چالش میان فارسی و عربی»، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- ۴- _____ (۱۳۸۶)، «وام واژه‌های فارسی در نشوار المحاضرة تنوخی»، چاپ در نامه فرهنگستان، شماره‌ی ۳۴ <http://www.azarnoush.ir/articles.html>
- ۵- ابن الأثیر، عزالدین، (۱۹۶۵)، «الکامل فی التأریخ، دار صادر للطباعة و النشر»، بیروت: دار بیروت للطباعة و النشر
- ۶- ابن خلکان، احمد بن محمد بن ابوبکر (۱۳۶۴)، «وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان»، بتحقیق: احسان عباس، قم: منشورات الشریف الرضی.
- ۷- ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم، (۱۱۱۹)، «حَقَّقَه و قدَّم له: ثروت عکائة»، القاهرة: ط ۲
- ۸- ابن عبد ربه الاندلسی، ابو عمر بن احمد، (۱۹۸۸)، «العقد الفرید»، الشرح احمد امین، احمد الزین، ابراهیم الابیاری، ج ۱، بیروت: دار الاندلس، ط ۱.
- ۹- ابونواس، الحسن بن هانی، (۱۴۱۸)، «دیوان ابونواس»، شرحه و ضبط نصوصه: الدكتور عمر فاروق الطباع، بیروت: شركة دار الأرقم بن أبی الأرقم للطباعة و النشر.
- ۱۰- إصطخری، ابن اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی، (دون تأریخ)، «المسالک و الممالک»، تحقیق: الدكتور محمد جابر عبدالعال العینی، مراجعة محمد سفيق غربال، منشورات الجمهورية العربية المتحدة و الإدارة العامة للثقافة

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال دوم، دوره جدید، شماره دو، اسفند ۱۳۸۹ / ۲۳۹

- ۱۱- إلسی، هدیك، (۱۳۸۲)، «پوشاک در دوره‌ی ساسانیان»، از سری مقالات دانشنامه‌ی ایرانیکا، زیر نظر احسان یارشاطر، تألیف گروه نویسندگان، ترجمه‌ی پیمان متین، با مقدمه‌ی علی بلوکباشی، مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر، تهران: چاپ اول
- ۱۲- بروکلمان، کارل، (۱۹۹۳)، «تاریخ الأدب العربی»، ترجمه‌ی محمود فهمی الحجازی، القسم الأول، المنظمة العربية للتربية والثقافة والعلوم، الهيئة المصرية العامة للكتاب
- ۱۳- تبریزی، (برهان)، محمد حسین بن خلف، (۱۳۳۰)، «برهان قاطع»، به اهتمام: محمد معین، مقدمه: به قلم علی اکبر دهخدا، ابراهیم پورداوود، علی اصغر حکمت، و سعید نفیسی، تهران: به سرمایه‌ی اکبر زوآر.
- ۱۴- تبریزی، (برهان)، محمد حسین بن خلف، (۱۳۳۳)، «برهان قاطع»، به اهتمام: دکتر محمد معین، تهران: نشر کتاب فروشی زوآر.
- ۱۵- _____، (۱۳۳۱)، «برهان قاطع»، به اهتمام: دکتر محمد معین، تهران: نشر کتاب فروشی زوآر.
- ۱۶- البستانی، بطرس، (۱۹۹۷)، «أدباء العرب فی العصر العباسیة»، المجلد الثاني، بیروت: دار نظیر عبود، طبعة دار الجیل.
- ۱۷- بلعمی، ابوعلی محمد، (۱۳۷۷)، «تاریخ طبری»، ترجمه‌ی _____، (قسمت مربوط به ایران)، به اهتمام: دکتر محمد جواد مشکور، تهران: انتشارات کتابخانه‌ی خیام.
- ۱۸- بیانی، (ندوشن)، شیرین، (۱۳۷۷)، «تیسفون و بغداد در گذر تاریخ»، تهران: نشر جامی، چاپ اول
- ۱۹- جوالیقی، ابو منصور موهوب بن احمد بن محمد بن الخضر، (۱۹۶۶)، «المعرب من الکلام الأعجمی علی حروف المعجم»، بتحقیق و شرح: ابو الأشبال احمد محمد شاکر، اعید طبعه افست فی طهران
- ۲۰- حموی، الشیخ الإمام شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله، (۱۹۶۵)، «معجم البلدان»، المجلد الأول، تهران: نشر مکتبه الاسدی.
- ۲۱- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف، (۱۳۶۲)، «مفاتیح العلوم»، ترجمه‌ی حسین خدیو جم، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم
- ۲۲- دورانت، ویل، (۱۳۳۱)، «تاریخ تمدن»، بخش اول، ترجمه‌ی احمد آرام، تهران: چاپ سینا.
- ۲۳- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، «لغت نامه‌ی دهخدا»، زیر نظر: محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران - مؤسسه‌ی لغت نامه‌ی دهخدا، چاپ دوم
- ۲۴- الراغب الإصفهانی، ابو القاسم الحسین بن محمد بن مفضل، (۱۹۹۹)، «محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء والبلغاء»، تعلیق و تحقیق: عمر الطباع، الجزء الأول، بیروت: نشر دار الأرقم بن الأرقم، ط ۱.
- ۲۵- رامپوری، غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین، (۱۳۶۳)، «غیاث اللغات»، به کوشش: منصور ثروت، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.

۲۴۰ / بررسی و تحلیل برخی از وام واژه‌های فارسی دیوان ابونواس

- ۲۶- رحمتی ترکاشوند، مریم (۱۳۸۷)، «بازتاب مظاهر تمدن ساسانی در شعر بحتری و ابونواس»، پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بوعلی سینا، همدان
- ۲۷- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸)، «سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام»، تهران: انتشارات سخن، چاپ نهم
- ۲۸- زهتاجی، محمدرضا (۱۳۴۷)، «شخصیت‌های نامی ایران»، تهران: انتشارات پدیده، ثبت در کتابخانه‌ی ملی
- ۲۹- شمیمان، کلاووس (۱۳۸۳)، «مبانی تاریخ ساسانیان»، ترجمه‌ی کیکاووس جهاننداری، تهران: نشر فرزاد روز
- ۳۰- شیر، اذی، (۱۹۰۸)، «الألفاظ الفارسیّة المعرّبة»، بیروت: طبع فی المطبعة الكاثولیکة للاباء اليسوعیین.
- ۳۱- صالح، بحی (۱۹۷۶)، «النظم الإسلامیة نشأتها و تطوّرها»، بیروت: نشر دارالعلم للملایین، ط ۳.
- ۳۲- ضیف، شوقی (۱۹۸۲)، «العصر العباسی الاول»، القاهرة: دار المعارف بمصر، ط ۵.
- ۳۳- فرای، ریچاردن (۱۳۶۳)، «عصر زرین فرهنگ ایران»، ترجمه‌ی: مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات سروش، چاپ دوم
- ۳۴- کیا، صادق (۱۳۵۲)، «واژه‌های معرب در منتهی الأرب»، واژه‌های معرب در منتهی الأرب، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان ایران
- ۳۵- لسترنج، گای (۱۳۳۷)، «بلدان الخلافة الشرقیة»، ترجمه‌ی محمود عرفان، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳۶- ماسه، هانری (۱۳۳۶)، «تشکیلات اداری و اجتماعی ساسانیان، تاریخ تمدن ایران»، به همکاری جمعی از دانشوران ایران شناس اروپا، با مقدمه به قلم هانری ماسه و رنه گروسه، ترجمه‌ی جواد محیی، انتشارات کتاب فروشی گوتمبرگ
- ۳۷- _____ (۱۳۳۶)، «فتح ایران به دست اعراب»، تاریخ تمدن ایران»، به همکاری جمعی از دانشوران ایران شناس اروپا، با مقدمه به قلم هانری ماسه و رنه گروسه، ترجمه‌ی جواد محیی، انتشارات کتاب فروشی گوتمبرگ
- ۳۸- محقق، مهدی، «کارل بروکلمان»، دایرة المعارف کتابداری و اطلاع رسانی
- ۳۹- محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۴)، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی»، تهران: انتشارات توس، چاپ پنجم.
- ۴۰- نظام الملک، حسن بن علی (۱۳۷۸)، «سیاست نامه»، انتخاب و شرح جعفر شعار، تهران، نشر قطره، چاپ پنجم
- ۴۱- نولدکه، تئودور (۱۳۷۸)، «تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان»، ترجمه‌ی عباس زریاب، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم
- ۴۲- هدایت، صادق (۱۳۱۲)، «نیرنگستان»، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۴۳- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح)، (۱۳۶۶)، «تاریخ یعقوبی»، ترجمه‌ی: محمد ابراهیم ایّتی، جلد اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال دوم، دوره جدید، شماره دو، اسفند ۱۳۸۹ / ۲۴۱

۴۴- یوسفی، غلامحسین، (۱۳۸۲)، «واژه‌نامه‌ی تاریخی پوشاک ایران»، از سری مقالات دانشنامه‌ی ایرانیکا، زیر نظر احسان یارشاطر، ترجمه‌ی پیمان متین، با مقدمه‌ی علی بلوکباشی، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر.

ب- مجله‌ها

۴۵- رجب زاده، هاشم، (۱۳۸۱)، «وام واژه‌ها در زبان ژاپنی»، مجله‌نامه‌ی فرهنگستان، شماره ۱۹

۴۶- افراسیابی، غلامرضا، وجعفری، سید محمد، و نجمه دزی، (۱۳۸۴)، «حیره و یمن دروازه‌های ورود آداب و فرهنگ ایرانی به سرزمین‌های عربی»، مجله‌ی مطالعات ایرانی، مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایرانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال چهارم، شماره ۵ هفتم

۴۷- پیشوایی، مهدی، نقد تاریخی دیدگاه گلدزیهر درباره‌ی آگاهی پیامبر از جاودانگی و جهان شمولی اسلام <http://www.qabas.org/nashrie/tarikh/tarikh.htm> ۰۴/۱۱

۴۸- جعفری دهقان، محمود، (۱۳۸۳)، «زبان‌های ایرانی ابزار تعامل فرهنگی»، مجله‌ی مطالعات ایرانی مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایرانی، دانشگاه شهید باهنر، سال سوم، شماره‌ی پنجم

۴۹- حریرچی، فیروز، (۱۳۷۰)، «اهمیت و نقش زبان عربی در ایران شناسی»، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره‌ی ۴۳، سال ۲۸، پاییز و زمستان ۱۳۶۹ شماره‌ی پیاپی ۱۱۵-۱۱۶.

۵۰- ماسینیون، لویی، (۱۳۵۷)، «ارزش فرهنگی آثار اندیشمندان ایرانی قرون وسطی در شکوفایی تمدن غرب»، ترجمه محمد حسین رضوانیان، مجله‌ی هنر و مردم، دوره‌ی شانزدهم، شماره‌ی ۱۸۹ و ۱۹۰ <http://www.ichodoc.ir/p-a/CHANGED/189-189.html>

۵۱- میرزایی، فرامرز، و یعقوب محمدی فر و مریم رحمتی ترکاشوند، (۱۳۸۷)، «جلوه‌ی جشن‌های باستانی پارسیان در شعر بحتری و ابونواس»، چاپ در مجموعه مقالات همایش منطقه‌ای پیوند پارسیان و اعراب در زبان و ادبیات، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی-پژوهشی)

سال دوم، دوره جدید، شماره دوم، دی ماه ۱۳۸۹

دراسة بعض المفردات الفارسية في ديوان «أبي نواس»*

الدكتور فرامرز ميرزايي
استاذ مشارك بجامعة بوعلی سینا- همدان
مريم رحمتی ترکاشوند
طالبة الدكتوراه بجامعة بوعلی سینا- همدان

الملخص

لنصوص العربية، في عهد العباسي دور هام و فاعل في حفظ الحضارة الإيرانية و تخليدها. لان هذه النصوص تحوى كثرة كثيرة من الكلمات الفارسية ذات شأن لبيان مفاهيم الحضارة. ما إن تعرف العرب على الثقافة الساسانية و حضارتها، حتى أخذوا حسب حاجاتهم و ظروف معيشتهم - يستفيدون من مظاهرها، فأدخلوا المفردات الفارسية الساسانية العديدة في اللغة العربية و عربوها تعريبا ليساعدهم في بيان مقاصدهم الحضارية. و قد استعملوا بعض مفرداتها بنفس الصياغة المستعملة في اللغة الفارسية. إن أبا نواس - من الشعراء المحدثين في العصر العباسي -، كباقي شعراء زمنه تحلت نفسه بثقافة عصره متأثرة بالثقافات المختلفة، و لا سيما الحضارة الإيرانية.

نحن في هذا البحث، فمننا بدراسة الفاظ الفارسية في ديوان ابى نواس الالهوازي.

الكلمات الدليلية

المفردات الدخيلة، اللغة الفارسية، الشعر العربي، ديوان أبى نواس.

* - تاريخ الوصول: ۱۳۸۹/۱۰/۲۵ تاريخ القبول: ۱۳۸۹/۱۲/۲۵

عنوان بريد الكاتب الالكتروني: mirzaeifaramarz@yahoo.com